

سیره عملی آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه

در ساحت سیاست

تاریخ دریافت: ۸۹/۹/۱۰ تاریخ تأیید: ۸۹/۱۱/۲۹

سید یاسم گورابی*

آیت الله العظمی بروجردی که زعامت شیعیان را در یکی از حساس‌ترین دوره‌های تاریخ معاصر ایران برعهده داشتند، در حوزه سیاست و عمل سیاسی برای اقتدار و عزت شیعه تلاش‌های بسیاری انجام دادند. ایشان به واسطه تجربیاتی که از حوادث مشروطه داشتند، حرکت محتاطانه در حوزه سیاست را بر اقدام شتاب‌آلود و بدون تأمل ترجیح میدادند از این رو بخش عمده‌ای از تلاش‌های ایشان بر فعالیت‌های فرهنگی به جای کنش‌های سیاسی تمرکز یافته بود، اما نباید تصور کرد که سیره سیاسی ایشان کاملاً فارغ از کنش‌های سیاسی است. تلاش‌های ایشان در راستای ممانعت از اقدامات غیر اسلامی دولت؛ مانند ترویج آتش پرستی، رژه بی حجاب دختران، خانه‌های ترویج بی حجابی زنان، تغییر دین رسمی، تغییر رسم الخط، آزاد شدن بهائیت، اعدام آیت الله کاشانی و ... در این نوشتار مورد بررسی قرار گرفته و سپس به نقش و تأثیر ایشان در جنبش ملی نفت و نیز روابط ایشان با فدائیان اسلام اشاره شده است.

واژه‌های کلیدی: آیت الله العظمی بروجردی، سیاست دینی، آیت‌الله کاشانی، مصدق، نواب صفوی.

* عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور همدان

آیت الله العظمی حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی، فرزند حجة الاسلام سید علی در ماه صفر سال ۱۲۹۲ هجری قمری در شهر بروجرد دیده به جهان گشود.^۱ وی پس از تکمیل مقدمات در بروجرد در سال ۱۳۱۰ ق جهت ادامه تحصیلات عازم اصفهان می‌شود. در سال ۱۳۱۹ ق عازم نجف اشرف شده و از دروس حضرات آیات آخوند خراسانی، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی و شیخ الشریعه اصفهانی استفاده می‌نماید. آیت الله بروجردی در سال ۱۳۲۸ ق به بروجرد مراجعت و در سال ۱۳۲۹ ق با شنیدن خبر ارتحال استاد بزرگوارش آخوند خراسانی، تصمیم به اقامت در زادگاه خود، بروجرد می‌گیرند. آیت الله بروجردی از سال ۱۳۲۸ تا ۱۳۶۴ هجری قمری در شهر بروجرد سکونت و به تدریس خارج فقه، اصول، رجال و حدیث می‌پردازند. در دورانی که ایشان در بروجرد اقامت داشتند، برخی از فضلاء حوزه علمیه قم مانند آیت الله مطهری و آیت الله منتظری برای درک محضر ایشان به بروجرد می‌روند. از سال ۱۳۲۴ ه. ش و به دنبال دعوت اعظم حوزه به ویژه امام خمینی، به حوزه علمیه قم وارد و در طی ۱۶ سال مرجعیت عامه و مطلق با روش بینی و دوراندیشی، برنامه‌ها و اقدامات اصلاحی سترگی را در حوزه مرجعیت دینی تعقیب می‌نمایند. دوران زعامت عامه و فراگیر مرحوم آیت الله بروجردی در دوره پهلوی دوم (۱۳۴۰ - ۱۳۲۴ ش) واقع شده بود. در ادامه، تلاش‌ها و اقدامات ایشان در حوزه سیاست را در دوره پهلوی اول و پهلوی دوم مورد بررسی قرار می‌دهیم.



اقدامات آیت الله بروجردی در دوره رضاخان و دستگیری او

آیت الله بروجردی رحمته الله در سال ۱۳۴۵ هجری قمری، از راه عراق عازم مکه معظمه و انجام مناسک حج شدند.^۲ پس از نزدیک به سه ماه اقامت در نجف و زیارت اعتبار مقدسه، عازم زیارت بیت الله شدند. در بازگشت نیز، بر حسب وعده‌ای که به مرحوم آقا سیدابوالحسن اصفهانی داده بودند، حدود هشت ماه در نجف اشرف توقف نمودند. منزل آیت الله بروجردی رحمته الله در این ایام، مرکز تجمع آیات و بزرگان نجف بود. خصوصاً مرحوم آسیدابوالحسن اصفهانی، بسیاری از اوقات و اغلب شب‌ها بعد از نماز به منزل ایشان می‌آمدند. یکی از عمده‌ترین دلایل تشکیل این جلسات در منزل ایشان، بررسی اوضاع ایران و مسائلی بود که به وسیله حکومت رضاخان بر روحانیت ایران

می‌گذشت، زیرا مسئله کشف حجاب و محدودیت جلسات مذهبی و فشار روز افزون بر روحانیت آغاز شده و پیامدهای آن‌ها نیز در حال انجام بود.^۳

در آغاز، جلسات طولانی و متعددی با حضور مرحوم سیدابوالحسن اصفهانی و دیگر شخصیت‌های نجف با آیت الله بروجردی در ارتباط با مسائل ایران برگزار می‌شود و در نهایت تصمیم گرفته می‌شود که ایشان حامل مکتوبی از مرحوم سیدابوالحسن اصفهانی و شاید دیگر بزرگان، برای مسئولین ایران باشند، ولی در بین راه، حالت الهام مانندی به ایشان دست می‌دهد و از طریق الهام باخبر می‌شود که این نامه حتماً مشکل‌ساز است؛ لذا نامه را به رود دجله می‌اندازد.^۴

دستگاه‌های جاسوسی حکومت ایران که از این مطالب آگاه شده بودند، به مجرد رسیدن به مرز قصر شیرین، ایشان را دستگیر و به ارکان حرب (ارتش) منتقل و زندانی می‌کنند.^۵ در نیمه فروردین ماه سال ۱۳۰۷، رضاشاه که در مجلس ختم امیرلشکر طهماسبی در بروجرد شرکت کرده بود، به سبب بی‌گناهی آیت‌الله بروجردی و با توجه به نفوذ خاندان طباطبایی در خطه لرستان، دستور آزادی ایشان را صادر نمود و فرمان داد که وی را به خانه ثقة الاسلامی بروجردی، نماینده بروجرد در مجلس شورای ملی ببرند. ثقة الاسلامی برای نشان دادن مقام آیت‌الله بروجردی به ریاست وزراء وزیر دربار، با فروتنی تمام، خود را بر روی پای ایشان انداخت.^۶

ظاهراً آیت الله بروجردی در هنگام زندانی بودن در «ارکان حرب» دیداری با رضاشاه داشته است.^۷ سه مطلب درباره این ملاقات از ایشان نقل شده است:

۱. رضاخان در طی ملاقات با ایشان می‌گوید مطلبی از من بخواهید. ایشان استتکاف می‌کنند. بعد از اصرار رضاخان، ایشان می‌فرمایند: «در این مدت که من در ارکان حرب بوده‌ام، مشاهده نموده‌ام که مقدار جیره‌ای که به سربازان داده می‌شود کافی نیست. شما اگر می‌خواهید کاری بکنید، دستور بدهید قدری به جیره غذایی آن‌ها اضافه کنند.

«رضاخان با تعجب نگاهی می‌کند و می‌گوید: برای نخستین بار است که یک روحانی از من مطلبی راجع به ارتش و سربازان می‌خواهد. تاکنون آنچه که از من خواسته شده همه مسائل شخصی بوده است.

۲. ایشان فرموده بودند: «من شنیده بودم که قیافه رضاخان، به خصوص چشم‌های او بسیار رعب‌آور است. (این مطلب در آن روزگار معروف بود). در طی ملاقات با من، با آنکه تهدید زیاد می‌کرد، ولی من هیچ رعبی از او در خود احساس نکردم.»

۳. ایشان باز فرموده بودند: «در ملاقات احساس می‌کردم که او تحت تأثیر من قرار گرفته است. من از این فرصت استفاده نموده، مطالب زیادی را در مقام نصیحت و بر حذر داشتن او از آنچه که می‌گذشت یا در شرف انجام بود، به او اظهار نمودم. و به او گفتم فاصله خود را با روحانیت زیاد نکند و به نصایح و هشدارهای آنان، که صرفاً در مقام دلسوزی به حال مردم و حفظ دین است، توجه کند.

مخالفت با تغییر خط از سوی رضاشاه

رضاشاه به تقلید از مصطفی کمال پاشا (آتاتورک) دست به یکسری اقدامات زد که این اقدامات در قالب اتاتیسم (etatism) یا نوسازی از بالا می‌گنجد. اتاتیسم را دخالت دولت به عنوان پیشگام و هدایت‌گر توسعه و صنعت تعریف کرده‌اند.^۸

ویژگی‌هایی که اتاتیسم را از مفهوم عام نوسازی از بالا متمایز می‌سازد به اهمیت و نقش دولت در نوسازی مربوط می‌شود. یکی از ویژگی‌های دولت‌های اتاتیستی، افزایش نقش دولت در آموزش است؛ به گونه‌ای که دولت، خود را به متولی اصلی آموزش کشور تبدیل می‌کند. به این ترتیب، دولت، سیطره بخش‌های سنتی جامعه بر آموزش را شکسته و به ساماندهی آموزش مدرن مبادرت می‌کند.^۹ با برداشتی مدرنیستی و تنگ‌نظرانه از همین ویژگی، تغییر رسم‌الخط در ایران و ترکیه در دستور کار قرار گرفت. آتاتورک، کمیته‌ای را مأمور تغییر خط کرد. کمیته، زمانی ۵ ساله را برای آماده کردن رسم‌الخط جدید درخواست کرد، ولی مصطفی کمال، تنها سه ماه مهلت داد. کمیته در ۶ هفته، الفبای جدید را آماده کرد. آتاتورک دستور داد از اول دسامبر ۱۹۲۸ کلیه نشریات با رسم‌الخط جدید منتشر شوند و نگارش با الفبای عربی ممنوع شد.

تغییر خط از دو جنبه اهمیت فوق‌العاده داشت: اول آنکه تغییر خط، میراث فرهنگی یک ملت را دگرگون می‌کرد و انقطاعی عمیق با گذشته پدید می‌آورد و دوم آنکه زبان عربی دارای اهمیتی دینی بود، زیرا زبان عربی و رسم‌الخط آن، زبان و رسم‌الخط قرآن بود.^{۱۰}

رضاخان نیز در نظر گرفت رسم‌الخط فارسی را تغییر دهد. بهانه آن‌ها این بود که رسم‌الخط فارسی، در کتابت و چاپ موجب اشتباه می‌شود و سردرگمی خوانندگان و پژوهشگران را در پی خواهد داشت. به علاوه با زبان بین‌المللی (انگلیسی) تطابق ندارد؛ لذا یک فارسی زبان در فراگیری دانش‌های موجود در جهان غرب، به مشکل برخورد می‌کند،



پس باید رسم الخط را تغییر داد.

آیت الله العظمی بروجردی وقتی متوجه شد، با آن روشن بینی که داشت، فرمود: «هدف اینان از تغییر خط، دور کردن جامعه ما از فرهنگ اسلامی است. من تا زنده‌ام، اجازه نمی‌دهم این کار [را] عملی کنند، به هر جا که می‌خواهد منتهی شود».

موضع سخت ایشان باعث شد که رضاشاه نتواند مانند ترکیه، در ایران، خط را تغییر دهد.

صلابت دینی در مواجهه با اقدامات غیر دینی در دوره پهلوی دوم

دوران زعامت عامه و فراگیر آیت الله بروجردی در دوره پهلوی دوم (۱۳۴۰ - ۱۳۳۴

ش) واقع شده بود. شرایط ایران در دوره مزبور از جوانب مختلف قابل مذاقه است. خطر تجدید نامنی در داخل، که قبل از دوره رضاخان به شکل دهشتناکی در اقصی نقاط ایران وجود داشت و ویژگی‌های شاه جوان با پدرش تفاوت‌های عمده‌ای داشت، از یک طرف، و خطر کمونیسم و قدرت گرفتن طیف چپ و حزب توده، تبلیغات و اقدامات غیر دینی برخی گروه‌های داخلی و قدرت گرفتن بهائیان در بدنه دستگاه‌های اجرایی از سوی دیگر، از مهم‌ترین چالش‌های آن دوره حساس محسوب می‌شد. آیت الله بروجردی به حکم جایگاه مرجعیت و زعامت عامه دینی، مراقب اقدامات و کارهای مختلف نهادهای حکومتی بودند تا حریم دیانت و حدود شرعی در تصمیم‌گیری‌ها مغفول واقع نشود. از طرف دیگر، ایشان توجه داشتند که اقدامات بازدارنده ایشان در آن شرایط خاص، حکومت مرکزی را تضعیف نمایند و چالش‌ها و مخاطرات جدیدی را متوجه کشور نکنند. به همین جهت، اقدامات آیت الله بروجردی در برخورد با اقدامات غیر دینی دستگاه حکومت در دوره پهلوی دوم بسیار فراتر از مسائلی است که در آثار و کتاب‌های تاریخی یا خاطرات شاگردان ایشان ذکر گردیده است. ایشان در مواردی تعمد داشتند که اقدامات و تذکراتشان به دور از هیاهو و یا کشیده شدن مسائل به سطح عمومی جامعه و صرفاً از باب وظیفه دینی که با حفظ مصلحت کشور انجام شود، باشد. البته این کارها را با شجاعت و جسارت انجام می‌دادند. برخی از این اقدامات عبارتند از:

۱. مبارزه با مظاهر آتش پرستی

نزدیک ایام چهارشنبه‌سوری، بعضی از افسران متدین آذربایجان به آیت الله بروجردی



اطلاع دادند که برنامه امسال چهارشنبه‌سوری در آذربایجان را به کیفیتی تنظیم کرده‌اند که موافق با آتش‌پرستی باشد؛ به این صورت که بر فراز کوه‌های آذربایجان آتش روشن کنند و مردم با مشعل‌های فروزانی که در دست دارند، از این سمت به آن سمت بدونند، چرا که واژه آذربایجان مترادف با آذربادگان است، و معنایش این است که این منطقه توسط آتش آباده شده است!

آن مرحوم با خط خودشان نامه‌ای برای شاه نوشتند و آن را لاک و مهر کردند. سپس حاج احمد (خادم آیت الله) را احضار کردند و از او خواستند که شما در تهران و از طریق برخی وزراء و اهل علم که با شاه ارتباط دارند، اقدام کنید تا آن‌ها با تلفن از شاه وقت بخواهند و دسته‌جمعی نزد او بروید و به همراه خود، نامه لاک و مهر شده را ببرید و به شاه تحویل دهید و همان جا هم از او جواب بخواهید.

یکی از افرادی که مورد نظر مرحوم آقای بروجردی بود، صدراالاشراف بود که وزیر و قائم‌مقام بود و مشاور هم به حساب می‌آمد و ضمناً معمم هم بود. وی این‌گونه هیأت مورد نظر شاه را در جریان مفاد نامه قرار می‌دهد که:

احتراماتی که ما برای شما قائلیم و تعبیر «خلدالله ملکه» را که در مورد شما به کار می‌بریم، در صورتی است که شما شاهی باشید که طبق موازین مذهب شیعه عمل کنید که مخالف با آتش‌پرستی است. اگر بخواهید با این امر موافقت کنید روابط ما با شما قطع خواهد شد و اختلاف ما همان اختلافی است که از اول اسلام با آتش‌پرستی وجود داشته است.

شاه بلافاصله دستور منع برگزاری این مراسم را صادر کرد و بعد از آن هم دیگر این برنامه‌ها تکرار نشد. البته بعد از ارتحال آقای بروجردی رحمته الله شبیه به این مراسم در تهران و در پادگانی متعلق به نظامیان انجام شد، ولی به گستردگی مراسم آذربایجان نبود. روابطی از این دست میان شاه و بروجردی حکمفرما بود و کسی هم از آن خبر نداشت، چرا که آیت الله بروجردی ممنوع کرده بودند که ماجرای رفت و آمد حاج احمد به تهران و ملاقات با شاه منتشر شود و این ماجرا بعد از ارتحال ایشان از سوی حاج احمد علنی شد.^{۱۱}

۲. مجلس مؤسسان و ممانعت از تغییر دین رسمی

در اردیبهشت ۱۳۲۸ ش شاه می‌خواست به وسیله مجلس مؤسسان و از طریق بعضی تغییرات در قانون اساسی، اختیارات خود را گسترش دهد. البته این گونه شایع شده بود که شاه می‌خواهد به این بهانه، مذهب شیعه و دیانت اسلام را لغو، و راه را برای رسمیت دادن به فرقه ضاله بهائی هموار کند.^{۱۲}

همچنین شایع شده بود که آیت الله بروجردی رحمته الله علیه با تشکیل مجلس مؤسسان موافق است. به دنبال این مسئله، آیت الله خمینی و آیت الله سید محمد یزدی (داماد)، آیت الله روح الله کمالوند خرم آبادی و آیت الله مرتضی حائری، نامه‌ای به محضر آیت الله بروجردی نوشتند: «چون منتشر است که راجع به مجلس مؤسسان بین حضرت مستطاب عالی و بعضی اولیاء امور مذاکراتی شده و بالتیجه با تشکیل مجلس مؤسسان موافقت فرموده‌اید... مستدعی است حقیقت آن انتشار را برای روشن شدن تکلیف شرعی اعلام فرمایید».

آیت الله بروجردی ضمن جواب کتبی نوشته بودند:

از علماء اعلام انتظار می‌رود در مواقعی که این قسم انتشارات مخالف واقع می‌شود، خودشان دفاع کنند. البته علاقه‌مندی به مصالح مملکت بر همه مشهود است، نهایت مقتضی نیست که هر اقدامی گوشزد عامه شود. برای اینکه مبادا تغییراتی در موارد مربوط به امور دینیّه داده شود. تذکراتی مکرر داده‌ام، تا آنکه اخیراً ابلاغ نمودند که نه تنها در مورد مربوط به دیانت تصرفی نخواهد شد، بلکه در تحکیم و تشیید آن اهتمام خواهد شد. معذالک در تمام مجالسی که در اطراف این قضیه مذاکره شده که در بعضی از آن مجالس، عده‌ای از علماء اعلام حضور داشتند، کلمه‌ای که دلالت یا اشعار به موافقت در این موضوع داشته باشد، از حقیر صادر نشده. چگونه ممکن است در چنین امور مهمی اظهار نظر نمایم با آنکه اطراف آن روشن نیست؟^{۱۳}

قائم مقام رفیع، مشاور شاه و دکتر اقبال، وزیر کشور از طرف شاه نزد آیت الله بروجردی آمدند، و صریحاً تأمین دادند که دین رسمی تغییر نخواهد کرد و نهایتاً نیز به همان گرفتن اختیارات بیشتر برای شاه اکتفا شد.



۳. رژه دختران و ممانعت آیت الله بروجردی از آن

در زمان دولت دکتر منوچهر اقبال به مناسبت روز (اعلام بی‌حجابی) آزادی زن‌های ایرانی از قید اسارت، بخشنامه کرده بودند که در همان روز، یعنی روز ۱۷ دی تمام دختران دبیرستانی مدارس باید با شورت و بلوز سفید رژه بروند. وقتی این خبر به آیت الله بروجردی رسید، مصادف بود با آمدن فرماندار و رئیس شهربانی و شهردار قم به خدمت آقای بروجردی که با ایشان در مورد لوله‌کشی آب شهر قم بحث کنند، که در این حین آیت‌الله بروجردی با عصبانیت فرمودند: «مملکت را برای این می‌خواهند که دختران مردم را به زور در این سرمای سرد به خیابان‌ها بکشانند و آن‌ها را آن‌طور نشان بدهند و بگویند این‌ها از قید اسارت آزاد شده‌اند. چه اسارت و چه آزادی؟ بی‌بندوباری و این نحوه عمل‌ها آزادی است، و رهایی از قید اسارت است؟ چرا دست بر نمی‌دارند؟ چرا این همه مردم را اذیت می‌کنند؟».

و افزودند: «این یکی دو روز که چنین اعلانی شده است آن قدر به وسیله تلفن و تلگراف و طومار به من مراجعه کرده‌اند که هر طور شده جلو این کار گرفته شود، و من نمی‌دانم به چه کسی بگویم. هیچ کس عمل نمی‌کند، همه دروغ می‌گویند. مملکت را برای مردم نمی‌خواهند، همه‌اش حرف است. برای این کارها می‌خواهند.» فرماندار و رئیس شهربانی گفتند: حضرت آیت الله ما هر هفته باید خلاصه عملکرد خود را به مرکز گزارش دهیم، اجازه می‌دهید بگوییم خدمت آقا رسیدیم و این‌طور عصبانی بودند و چنین سخنانی فرموده‌اند؟

آیت الله بروجردی با صدای رسا فرمودند: بله، بگویید. بگویید. می‌گوید: من دیگر مأیوسم، و کار به شما ندارم. این چه وضعی است که برای دختران مردم به وجود آورده‌اید؟!

شب آن روز یا شب بعد (شب ۱۷ دی) دیدیم جراید نوشته‌اند: به واسطه سردی هوا رژه دختران در خیابان‌ها در روز ۱۷ دی لغو شده است!^{۱۴}

۴. ممانعت از ازدواج شاه با دختر یهودی ایتالیایی

شاه، بر آن بود که با دختر ایتالیایی از اهل کتاب (یهودی) ازدواج کند. نظر مشهور علمای امامیه بر آن است که: ازدواج دائم با کتابیه مجاز نیست. اما آیت الله بروجردی، ازدواج دائم با کتابیه را بر اساس مبانی فقهی خود جایز می‌دانستند؛ البته در توضیح

المسائل، آن را به دلایل و مصالحی عنوان نکرده بودند. گویا دستگاه به مسئله پی برده بود. از این رو برای جلوگیری از تنش‌های اجتماعی، در صدد بود فتوای ایشان را پشتوانه کار خود سازد.

رفت و آمدها شروع می‌شود. بروجردی، با تیزهوشی و کیاست، این مسئله را در می‌یابد. از این رو به سبب مصالح مملکت اعلام می‌کند: «مشهور بین اعظام فقهای امامیه، حرمت ازدواج دائم با کتابیه است».

ایشان مصلحت کشور را ملاحظه نموده و در مقام پاسخ، فتوای مشهور را در این باب ذکر نمودند و نه فتوای خودشان را. با این حرکت به همه صاحب‌نظران، درسی عمیق آموخت و آن اینکه: در اعلام رأی و نظر، باید زمان و مکان و شرایط موجود، مورد مطالعه قرار گیرد. به صرف اینکه از حیث تحقیق و تتبع، مطلب برای خودمان تمام شد، بایسته نیست بدون در نظر گرفتن شرایط زمانی و مکانی، حکم صادر کرد که این چه بسا به ضرر جامعه اسلامی تمام می‌شود.^{۱۵}

۵. مخالفت با اعدام آیت الله کاشانی

از ویژگی‌های مهم آیت الله بروجردی، رعایت ادب و احترام و به جا آوردن آداب معاشرت نسبت به همه اصناف و گروه‌ها و به ویژه علما و فقها بود. علی‌رغم اختلاف مشربی که ممکن بود با آیت الله کاشانی داشته باشند، ولی نهایت ادب و احترام را نسبت به ایشان قائل بودند. همچنین ایشان نسبت به حکم فقها احترام و اهتمام داشتند. روی همین مبنا که حکم فقیه را متنفذ می‌دانستند، زمانی که بنا شد آیت‌الله کاشانی را به دلیل آمریت در قتل رزم آرا محاکمه کنند، ایشان اجازه ندادند. به ایشان گفتند: آیت الله کاشانی اقرار کرده است که به دستور وی رزم‌آرا به قتل رسیده است. ایشان در پاسخ گفته بودند: فقیه می‌تواند مطابق استنباط و اعتقادش حکم کند و نباید برای این حکمش محاکمه شود.

از این رو، پافشاری کرد تا از محاکمه آیت الله کاشانی جلوگیری نماید. گفته بودند: محاکمه می‌کنیم، ولی مجازات نمی‌کنیم. باز هم آیت الله بروجردی راضی نشده بودند. روی همین اقدام، هنگامی که آیت الله کاشانی از حبس آزاد شد، تلگرافی به آیت الله بروجردی زد و بسیار تشکر کرد.^{۱۶}



۶. نجات متهم به قتل یک بهایی

در اطراف یزد، فرد بهایی به دست فرد مسلمانی کشته شده بود، البته جوانب امر چندان معلوم نبود، اما دادگاه حکم به اعدام قاتل داده بود. بهائیان، زیاد فعالیت می‌کردند که این حکم در یزد اجرا شود و آن هم در روز نیمه شعبان! موکول نمودن اجرای حکم به روز میلاد حضرت ولی عصر(عج) جهت ضربه‌زدن به شریعت و آموزه‌های شیعی طراحی شده بود. طبقاً اجرای حکم، به ویژه در روز نیمه شعبان برای مسلمانان ننگ بسیار بزرگی بود. روز چهاردهم شعبان، خبر به آقای بروجردی می‌رسد. ایشان نماینده‌ای به تهران می‌فرستند و از شاه می‌خواهند که اعدام در روز نیمه شعبان صورت نپذیرد. شاه هم دستور داد که اعدام، روز نیمه شعبان اجرا نشود. بعد هم آیت‌الله بروجردی، وارد میدان شد و با فعالیت و تلاش بسیار، قاتل تبرئه شد.^{۱۷}

۷. مخالفت با تأسیس خانه زن

شایع بود که همسر هویدا، نخست وزیر وقت، بهایی است. به همین سبب، آیت‌الله بروجردی از پذیرفتن هویدا برای ملاقات خودداری می‌نمود، تا اینکه پس از تلاش‌های بسیار، ایشان موافقت کرده بودند. یک روز پیش از ملاقات به آیت‌الله بروجردی خبر می‌رسد که «به دستور نخست‌وزیر، در تهران خانه زن تأسیس می‌شود». که ترویج بدحجابی را دنبال می‌کرد. نخست‌وزیر که به خدمت ایشان می‌رسد، بسیار مؤدبانه رفتار کرده و پس از احوال‌پرسی و تعارفات معمول، راجع به کارهایی که دولت در خوزستان کرده بود، گزارش می‌دهد. آیت‌الله بروجردی تا آخر جلسه به او بی‌اعتنایی می‌کنند و صحبت‌های نخست‌وزیر که تمام می‌شود، ایشان با عصبانیت می‌فرمایند: «خانه زن دیگر چیست؟»

نخست‌وزیر وقتی این عصبانیت و آن بی‌اعتنایی را دید، به کلی منکر اصل قضیه شده و تأسیس خانه زن به فراموشی سپرده می‌شود.^{۱۸}

۸. مبارزه با ترویج بهائیت^{۱۹}

در دوران پهلوی‌ها، بهائیت در پناه دولت خود را حفظ کرده و بر پیروان خود می‌افزاید تا جایی که ایران بعد از اسرائیل به پناهگاه امنی برای بهائیان تبدیل می‌گردد.^{۲۰} شبکه بهائیت در دوران پهلوی، یکی از شاخه‌های بسیار مؤثر و بانفوذ در تشکیلات سیاسی و به تبع آن ساختارهای فرهنگی و اقتصادی بوده است. سیاست دینی و روحانیت‌زدایی پهلوی

اول مطابق میل و هدف بهائیان بود. بنابراین، نوعی همکاری و همیاری بین دولت و بهائیان پدید آمد. بهائیان با همکاری دولت به مقابله با نهاد دین پرداختند. این مقابله تا حد کشف حجاب که از احکام ضروری دین مبین اسلام است، پیش رفت.

به نظر می‌رسد رضاخان نسبت به بهائیان خوش‌بین بود. چنانچه یکی از افسران بهائی را به عنوان آجودان مخصوص فرزند خود انتخاب می‌کند. به گفته فردوست، این شخص که سرگرد صنیعی نام داشت، به درجه سپهبدی رسیده و به وزارت جنگ و تصدی یکی دیگر از وزارتخانه‌ها منصوب می‌گردد.^{۲۱}

یکی از بهائیان که قدرت زیادی داشت، دکتر ایادی، پزشک شاه بود که در مورد قدرت او ارتشبد حسین فردوست چنین نقل کرده است: ایادی با نفوذترین فرد دربار به تدریج با نفوذترین فرد کشور شد. او برای خود حدود ۸۰ شغل در سطح کشور درست کرده بود، مشاغلی که همه مهم و پولساز بود. در زمان حاکمیت ایادی بود که بهائی‌ها در مشاغل مهم قرار گرفتند و در ایران، بهائی بیکار وجود نداشت و تعداد بهائی‌های ایران به ۳ برابر رسید.^{۲۲}

در سال ۱۳۳۰ ش بر اثر اصرار زیاد مردم مسلمان از گوشه و کنار کشور برای جلوگیری از نفوذ فرقه ضاله بهائی و ارسال طومارهایی برای آیت الله بروجردی، از طریق آیت الله سید محمد بهبهانی فرزند آیت الله سید عبدالله بهبهانی از رهبران نهضت مشروطه، از شاه تقاضا کردند تا فرقه ضاله بهائی را که در اغلب ادارات ریشه دوانیده و با لطایف الحیل مشغول فعالیت هستند، غیر قانونی اعلام کند.

با اقدامات آیت الله بروجردی، موافقت نسبی دولت جلب شد و حجت‌الاسلام فلسفی، خطیب مشهور، به دستور آیت الله بروجردی، با سخنرانی در رادیوی تهران، ماهیت بهائیت و این دین ساختگی یا به عبارت بهتر، این حزب سیاسی را که استعمارگران چون پایگاهی در ایران برای پیشرفت مقصود و تأمین منافع خود ساخته‌اند، آشکار نمودند.

با حمایت‌های آیت الله بروجردی و بیانیه‌هایی که صادر می‌فرمودند، حرکت مردم علیه بهائی‌ها اوج گرفت و سخنرانی‌های فلسفی، واعظ مشهور سبب شد که حظیرة القدس (محل مقدس آن‌ها در تهران) تخریب شود.^{۲۳}

در شیراز، یزد، مازندران، نهاوند، نجف‌آباد، آبادان و بسیاری از شهرهای دیگر و از جمله خود تهران دسته‌بندی‌های آن‌ها در هم شکست و مردم به خوبی آن‌ها را شناسایی و از محیط مسلمانان نفی بلد کردند.

بعد از این افشاگری‌ها بسیاری از آن‌ها به منزله آیت الله بروجردی می‌آمدند و در نزد ایشان از بهائیت توبه می‌کردند.^{۲۴}

۹. مخالفت با اصلاحات ارضی

قانون اصلاحات ارضی، سه ماده اصلی داشت. نخست اینکه زمین‌داران می‌بایست بخشی از زمین‌های کشاورزی را چه یک جا و چه به صورت پراکنده، به دولت بفروشند. البته صاحبان مرکبات، مزارع چای، باغداران و کشتزارهای مکانیزه از این قانون مستثنی شدند. دوم، غرامت زمین‌داران بر حسب ارزیابی‌های مالیاتی پیشین محاسبه و طی ده سال پرداخت می‌شود. سوم، زمین‌هایی که دولت می‌خرد، می‌بایست بلافاصله به کشاورزانی که بر روی همان زمین‌ها کار می‌کردند، فروخته شود.^{۲۵}

آیت الله بروجردی رحمته الله علیه با کارهایی که از ناحیه دولت یا مجلس انجام می‌گرفت و یا در شرف انجام گرفتن بود و بر خلاف موازین اسلامی بود، مخالفت می‌کرد. در این گونه موارد، ملاحظه هیچ چیز و هیچ کس را نمی‌کرد و تا آن مقدار قدرت داشت، اقدام می‌کرد. نمونه این مطلب، همین قضیه اصلاحات ارضی است. شخص شاه، لایحه اصلاحات ارضی را به مجلس داد و سپس راهی اهواز شد. وی دستور داده بود که مجلس در اسرع وقت، لایحه را به تصویب برساند و در بازگشت، تحویل وی شود.

همین که آیت الله بروجردی مطلع شدند، نامه‌ای به رئیس مجلس شورای ملی (سردار فاخر) و نامه‌ای هم برای آقای بهبهانی که پیگیر نامه ایشان به رئیس مجلس بود، به این صورت نوشتند: «شما در این رابطه مسئولیت دارید. پدر شما خون بهای مشروطیت ایران است. درباریان و مجلسیان باید از شما اطاعت کنند. شما در امور خلاف شرع باید حساس و فعال باشید».

نامه آیت الله بروجردی هنگام نواخته شدن زنگ مجلس به دست رئیس مجلس رسیده بود. رئیس برای نمایندگان، نامه را خوانده بود. مفاد نامه این بود که: «از نمایندگان مسلمان جای تعجب است که در غیاب شاه، لایحه خلاف اسلامی را طرح کرده و در صدد تصویب آن هستند. این لایحه، خلاف اسلام و شریعت است. من تا زنده هستم، نخواهم گذاشت چنین خلافی در این مملکت اجرا شود».^{۲۶} این نامه باعث شد لایحه مسکوت بماند.

شاه در پاسخ اعتراض آیت الله بروجردی نامه‌ای به این مضمون نوشت: «اصلاحات



ارضی، در ممالک اسلامی هم انجام گرفته است. مانند ترکیه، پاکستان و ... مصالح کشور را باید رعایت نمود، نه خواسته‌های عده‌ای مال پرست را ... ما دستور دادیم قانون اصلاحات ارضی، مثل سایر ممالک اسلامی اجرا شود».

نظر آیت الله بروجردی این بود که در مسائل مهم، آقایان درجه اول را دعوت می‌کردند علاوه بر گروه استفتاء با آنان نیز مشورت می‌کردند. از این رو برخی از بزرگان حوزه را دعوت کردند که در جلسه مشورت برای پاسخ این نامه شرکت کنند. عده‌ای از جمله امام علیه السلام، شیخ عبدالنبی اراکی نیز در این جلسه شرکت داشتند. نامه شاه را نشان یکایک آقایان دادند. ضمناً شاه در عنوان نامه‌اش، از آیت الله بروجردی تعبیر به حجت‌الاسلام کرده بود. حضرت امام نسبت به این جمله شاه «ما دستور دادیم...» حساس بودند. آیت الله بروجردی، نامه شاه را چنین جواب دادند:

شما که می‌گویید در ممالک دیگر اسلامی، قانون اصلاحات اجرا شده است، آن ممالک، اول جمهوری شدند، بعد اصلاحات ارضی اجرا شد.

این موضع‌گیری آیت الله بروجردی موجب شد که شاه تا زمان حیات ایشان، مسئله اصلاحات ارضی را متوقف کند. این نبود جز ترس از آقای بروجردی. ^{۲۷} بعد از رحلت ایشان بود که شاه اصلاحات ارضی را اجرا کرد.

دلیل اصلی مخالفت آیت الله بروجردی، حرمت مالکیت از نظر شرع بود. تقسیم اراضی به صورت اجباری، مخالف شرع بوده و در صورت صلاحدید نیز می‌بایست به شکلی صورت می‌گرفت که همراه با رضایت باشد. همچنین ایشان می‌دانست که وضعیت فقراء و کشاورزان، دهقانان و برزرگان، بدتر می‌شود و کشاورزان محروم‌تر از قبل می‌شوند. آیت‌الله بروجردی جلوی لایحه را گرفت. بعد از فوت او، شاه با خوشحالی تمام به عنوان یک نوید بزرگ به ارباب بزرگش، آمریکا، اعلام کرد: «قانون اصلاحات ارضی سیر خود را طی می‌کرد تا به مرحله عمل برسد. یکی از مقاماتی که از اصلاحات دنیا اطلاعی نداشت، نامه‌ای به مجلس نوشت و جلوی این کار را گرفت!» ^{۲۸}

آیت الله بروجردی علیه السلام و نهضت ملی نفت

آیت‌الله بروجردی با شخص آیت الله کاشانی، از نجف آشنا و دوست بودند. حضرت آیت الله بروجردی در زمان زعامت، به ایشان از حیث مالی کمک می‌کردند. البته تفاوت در سبک سیاسی باعث شد که مقداری از هم دور شوند. آیت الله کاشانی انتظار داشتند که



ایشان هم مثل آیت الله سید محمد تقی خوانساری هر زمان خواستند اعلامیه بدهند که البته ایشان این گونه نبودند و تکلیف شرعی خود نمی‌دانستند. آیت الله بروجردی از حضور روحانیت در مشروطه خاطره خوبی نداشتند، قضیه ملی شدن صنعت نفت هم برای ایشان چندان روشن نبود و مطمئن به نتایج آن نشده بود؛ از این جهت نسبت به آن فعالیتی نکردند. در این باره فرمودند: «من در قضایایی که وارد نباشم و آغاز و پایان آن را ندانم و نتوانم پیش‌بینی کنم، وارد نمی‌شوم. این قضیه ملی شدن صنعت نفت را نمی‌دانم چیست، چه خواهد شد و آینده در دست چه کسی خواهد بود. البته روحانیت به هیچ وجه نباید با این حرکت مخالفت کند که اگر با این حرکت مردمی مخالفت کند و این حرکت ناکام بماند، در تاریخ ایران ثبت می‌شود که: «روحانیت سبب این کار شد؛ لذا به آقای بهبهانی و علمای تهران نوشتم که مخالفت نکنند».^{۲۹}

این فرموده آیت الله بروجردی، زمانی بود که بین فدائیان اسلام، آیت الله کاشانی و مصدق اختلاف ایجاد نشده بود و با هم متحد بودند. در هر صورت، موضع آیت الله بروجردی نسبت به سه گروه این بود که: «مواظب باشید این مثلث حفظ شود و هیچ‌کدام از ضلع‌های آن از هم جدا نگردد» و می‌فرمودند: «اگر یک ضلع از این مثلث جدا شود، نه تنها به خود آنان ضرر می‌زند که به روحانیت و اسلام نیز ضرر خواهد زد».^{۳۰}

و این توصیه روشن‌بینانه آیت‌الله بروجردی بعداً معنای واقعی خود را پیدا کرد و همان‌طور که گفته شد بین اضلاع مثلث مذکور اختلاف افتاد؛ به طریقی که نیروهای مذهبی، دکتر مصدق را به توده‌ای بودن و حمایت از بهائی‌ها محکوم می‌کردند. روزنامه شمس قنات آبادی از وابستگان آیت الله کاشانی، به هراس از کمونیست شدن ایران به دست دکتر مصدق هر چه بیشتر دامن زد و نوشت: «حکومت مصدق، فرمان لنین را اجرا می‌کند؛ و حزب توده تا چند روز دیگر برای لغو مذهب جعفری قیام خواهد کرد. یکی از اهداف مهم این گونه نوشته‌ها، جلب توجه آیت الله بروجردی و وادار کردن او به عکس‌العمل بود، اما آیت الله بروجردی از پیوستن به جمع مخالفین مصدق احتراز کرد. مقاله‌ای به نام «نهیضت نجات‌بخش ملی خلق‌های خاور نزدیک و میانه» از مجله مسائل اقتصاد» شوروی، به فارسی ترجمه و در روزنامه «بانگ مردم» شماره ۳۹ (۸ اردیبهشت ۱۳۳۲) چاپ گردید. در این مقاله آمده بود که بیش از هشتاد درصد از اراضی قابل کشت ایران متعلق به ملاکین و زمین‌داران بزرگ و دولت و روحانیون و فقط ۱۷ درصد آن در دست دهقانان است. این مطلب را شمس قنات‌آبادی، حمل بر جسارت به

محضر آیت الله بروجردی دانست.^{۳۱} هر چند در مقاله منتشره که ترجمه متنی روس بود، به آیت الله بروجردی به نام یا به مقام، هیچ‌گونه اشاره‌ای نشده بود.

مصدق چندی قبل از این جریان به سبب هتاکی عده‌ای به ساحت مبارک آیت الله بروجردی، سه ماده به عنوان متمم بر لایحه قانونی مطبوعات افزود. به موجب ماده اول این متمم هرگاه در روزنامه یا مجله و یا هرگونه نشریه دیگر مقالات یا مطالب توهین‌آمیز و یا افترا و یا برخلاف واقع و حقیقت، خواه به نحوه انشاء یا به طور نقل نسبت به شخص اول روحانیت که مرجع تقلید عمومی است، درج شود؛ مدیر روزنامه و نویسنده، هر دو مسئول و هر یک به سه ماه تا یکسال حبس تأدیبی محکوم خواهند شد. رسیدگی به این اتهام، تابع شکایات مدعی خصوصی نیست. مخالفین مصدق می‌خواستند که از آن مقاله توهین به آیت الله بروجردی برداشت کنند و آن را به خود مصدق نسبت دهند.

در روز ۱۰ اردیبهشت، فرماندار ملایر به مرکز گزارش می‌دهد که در فردای چاپ مقاله، عده کثیری از اهالی این شهر و آقایان علما به منظور انزجار از صدور اعلامیه توهین‌آمیز نسبت به ساحت مقدس حضرت آیت الله بروجردی در تلگرافخانه، متحصن و ضمن سخنرانی‌هایی خواستار تعقیب و مجازات ناشرین شدند.^{۳۲} در این ماجرا هم آیت الله بروجردی علیه مصدق موضع‌گیری نمود و او را ضد دین به حساب نیاورد؛ حتی اسنادی دال بر اینکه از دولت مصدق حمایت کرده است، وجود دارد. آیت الله واعظزاده خراسانی این طور می‌گوید:

دو نفر از روحانیون که یکی از آنان سید علی اکبر برقی بود، در کنفرانس صلح وین شرکت کرده بودند. در موقع بازگشت وی به قم، عده‌ای از توده‌ای‌ها به استقبال ایشان شتافتند و انبوه طلاب و مقدسین هم تظاهرات مخالفی به راه انداختند. و چیزی نمانده بود که بین طرفین درگیری رخ دهد. نیروی نظامی دخالت کردند و به زور متوسل شدند که من در بین جمعیت، حاضر و ناظر بودم، و بعداً معروف شد که در تیراندازی‌های پلیس، برخی از طلاب کشته شده‌اند. این جریان اوج گرفت و عده‌ای از علمای دربار به قم آمدند و به آیت الله بروجردی تأکید داشتند که شما دولت مصدق را به خاطر این بی‌احترامی به شما و حوزه علمیه قم محکوم کنید.

آیت‌الله بروجردی با کیاستی که داشت، متوجه شد در این قضیه دست دربار برای تضعیف دولت مصدق در کار است، از این رو به پیشنهاد علمای دربار توجه نکرد و دولت مصدق را مورد انتقاد قرار نداد و در جواب آقایان دربار گفت: من کاری ندارم.



عده زیادی از وابستگان دربار و گویندگان دربار در اجتماعات عظیم آن روزها در قم، که در صحن مطهر برپا می‌شده است، علیه مصدق سخنرانی می‌کردند. آیت‌الله بروجردی وقتی که دید جوسازی‌ها علیه دولت به اوج خود رسیده است و درباریان می‌خواهند از این قضیه سوء استفاده کنند، در ضمن درس، سخنانی به این مضمون گفت: رئیس دولت (دکتر مصدق) با اینکه گرفتاری زیادی داشت، شخصاً با من، تلفنی تماس گرفت. ایشان تمام تقاضاهای مرا انجام داده است. من از ایشان هیچ شکایتی ندارم. رئیس دولت، برای مملکت خدمت می‌کند. طلاب پی درپیشانشان باشند و قضیه را دنبال نکنند. ایشان با این حمایتی که از دکتر مصدق به عمل آورد، آشوب را فرو نشاند و نگذاشت از حوزه علمیه و وجود ایشان در راه عزل دکتر مصدق بهره‌برداری شود. این خدمت بزرگی بود که آیت‌الله بروجردی به نهضت ملی نفت کرد.^{۳۳}

مورد بعدی که نشانه حمایت آیت‌الله بروجردی از مصدق است، گفتگوی شاه با هندرسون سفیر جدید آمریکا در ایران است که در آن، شاه از همبستگی آیت‌الله بروجردی و مصدق یاد می‌کند.^{۳۴}

در مجموع، تلاش آیت‌الله بروجردی بر این امر استوار بود که اتحاد میان دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی بر هم نخورد. اما برخی از نزدیکان ایشان نقل کرده‌اند که روابط دکتر مصدق با آیت‌الله بروجردی حسنه‌تر بوده است تا آیت‌الله کاشانی. برای مثال، مرحوم آیت‌الله دکتر حاج شیخ مهدی حائری یزدی فرزند آیت‌الله العظمی شیخ عبدالکریم حائری یزدی چنین نقل قول کرده است:

در زمان دکتر مصدق، خود بنده چند بار ... از طرف آقای بروجردی واسطه بودم برای رابطه با ایشان، و دکتر مصدق هم خیلی از ایشان احترام می‌کرد تا آنجا که از قانون اختیارات خودش استفاده کرد و یک قانون خاصی را برای آقای بروجردی وضع کرد که هر روزنامه‌ای که اهانت به مرجع تقلید بکند بدون محاکمه روزنامه‌اش تعطیل خواهد شد. این قانون را ایشان فقط به خاطر آقای بروجردی وضع کرد که حتی آقای کاشانی از این جریان بدش آمد. یکی از جهاتی که آقای کاشانی رابطه‌اش با دکتر مصدق به هم خورد، همین مسأله بود که دکتر مصدق، جانبداری آقای بروجردی را کرد.^{۳۵}

موضع آیت الله بروجردی در انتخابات

آیت الله بروجردی در انتخابات دوره هفدهم به نحوی محتاطانه، اما محسوس، پشتیبانی خود را از اقدامات دولت در اجرای انتخابات آزاد اعلام کرده و از مردم دعوت نمود تا در آن شرکت نمایند و بنا بر قولی در ۱۱ دی ۱۳۳۰ مردم را به لزوم شرکت در انتخابات ترغیب کرد.^{۳۶} اسنادی دال بر تلاش افراد گوناگون جهت گرفتن توصیه از آیت الله بروجردی در این انتخابات وجود دارد، اما مدرکی که گویای توصیه‌نویسی یا اعمال قدرت ایشان در انتخابات باشد، در دست نیست.^{۳۷}

آیت الله بروجردی و فدائیان اسلام

فدائیان اسلام تقریباً با سه نفر تشکیل یافت: نواب صفوی، سید هاشم حسینی تهرانی، سید عبدالحسین واحدی، میان فدائیان اسلام و آیت الله کاشانی نیز روابط حسنه‌ای برقرار بود.^{۳۸} وحدت نظر و اشتراک مساعی میان آیت الله کاشانی و نواب صفوی عبارت بود از ضرورت عمل سیاسی و تصاحب قدرت جهت اجرای قوانین اسلامی در چهارچوب یک حکومت اسلامی.^{۳۹} اما به نظر می‌رسد روش و تاکتیک مسالمت‌آمیز، غیر سیاست‌زده و غیر مداخله جویانه آیت الله بروجردی چندان مورد رضایت نواب صفوی و آیت الله کاشانی نبود. آیت الله بروجردی با ارائه الگوی رفتاری خود، روش و رویکردی علم‌گرایانه، خوددار و عاقبت‌اندیش را در میان دینداران، طلاب و علما اشاعه می‌داد.

آن‌ها در صدد بودند تا برای دستیابی هر چه سریع‌تر به هدف‌های مذهبی - سیاسی خود، مرجع مطلق جهان تشیع که خود آن‌ها طبعاً از نظر علمی و به تبع آن از نظر سلسله مراتب فرودست او بودند، به جرم اینکه برای استقرار فوری حکومت اسلامی اقدام نمی‌کند، تضعیف کرده و نهایتاً از صحنه به در کنند. چنانچه نواب صفوی در کتاب «راهنمای حقایق» در فصل «طریق اصلاح عموم طبقات» از مراجع می‌خواهد تا مرجعیت را به شرط آنکه صلاحیت این مقام را نداشته باشد، خلع کنند.^{۴۰} به تعبیر آیت الله سلطانی طباطبائی، مخالفت با بروجردی به مثابه این بود که در داخل کشتی، با ناخدای کشتی در بیفتد.^{۴۱} در مقابل هم آیت الله بروجردی، روی خوش به این کارها و حرکت‌های فدائیان نشان نمی‌داد. در آغاز سعی می‌کرد که آنان را با موعظه از این کارها باز دارد. مکرر در ضمن درس می‌گفت: «اینان (فدائیان اسلام)، طلاب و سادات جوانی هستند، ناراحت و عصبانی، باید موعظه بشوند من از آن‌ها می‌خواهم که این کارها را دنبال نکنند. ما



تحولات زیادی در عمرمان دیده‌ایم. جریان مشروطیت و ... دیدیم که کارها چگونه شروع و به کجا ختم شد...»^{۴۲}

البته این بدان معنا نیست که آیت الله بروجردی با حکومت اسلامی مخالف بوده است، اما هنوز زمینه و شرایط را مناسب نمی‌دانسته‌اند. ایشان براین باور بودند که حکومت برای فقیه است، ولی فرد و نیروی کافی نداریم تا حکومت را در اختیار فقیه قرار دهیم. فقیه جامع‌الشرایط که خودش به تنهایی نمی‌تواند جامعه را اداره کند، باید از رأس تا پایین افراد [در حکومت] سالم باشند. اگر شاه را بیرون کنیم مملکت را به دست چه کسی بدهیم و بعد با اشاره به یکی از روحانیون می‌گوید این را که می‌بینی همان دکتر اقبال است به اضافه عمامه و ریش. مملکت را به دست این‌ها بدهم.^{۴۳}

لازم به ذکر است که در اواخر روابط نواب صفوی و آیت الله کاشانی نیز چندان مطلوب نبود، چرا که با تشریک مساعی نواب، دکتر مصدق و آیت الله کاشانی، دکتر مصدق به قدرت رسید و صنعت نفت ملی شد، اما بعد از آن، اختلافات آن‌ها آغاز شد. برای مثال، نواب بر اساس قرار قبلی با نهضت ملی انتظار داشت که مصدق به محض به قدرت رسیدن، شرابخانه‌ها را تعطیل کند. اما از سوی دیگر، دکتر مصدق، که منابع مالی اندکی داشت، به مالیات و عوارض این شرابخانه‌ها نیاز داشت و لذا آن‌ها را تعطیل نکرد. پس از آنکه فدائیان اعتراض کردند، آن‌ها را به زندان انداخت. در این میان، آیت الله کاشانی نیز نفوذ قبلی را نداشت، اما فدائیان گمان می‌کردند که آیت الله کاشانی با مصدق همدست شده و لذا روابط آن‌ها رو به تیرگی نهاد.

برخی محققان بر این باورند که گفته‌های نواب صفوی کاملاً مبین اختلافی عمیق در میان دو نگرش است. در واقع علی‌رغم کوشش برخی از روحانیون در کوچک جلوه دادن اختلافات میان محور کاشانی - نواب و آیت الله بروجردی و تبدیل این‌ها به دشمنی میان بیت بروجردی با بیت آیت الله کاشانی، یا عداوت حاج احمد خادمی، پیشکار معروف آیت‌الله بروجردی با فدائیان اسلام، مسئله اساسی و بنیادی، به همان تفاوت قرائت‌های آن‌ها از تشیع یا باورهای متفاوت این افراد و پیروانشان با یکدیگر در امور دینی، سیاسی و اخلاقی باز می‌گردد.^{۴۴}

در این میان، آیت الله سید حسین بدلا، که در طول اقامت آیت‌الله بروجردی در قم در تمامی حالات و وضعیت‌ها در جوارشان بودند، تأثیرپذیری آیت‌الله بروجردی از حاج احمد خادمی را رد می‌کند. بدلا که با مرد دوم فدائیان اسلام، عبدالحسین واحدی نیز

خویشاوندی داشت، صریحاً اعلام می‌کند که شخصیت بروجردی با صلابت‌تر از آن بود که بخواهد تحت تأثیر دیگران قرار بگیرد.^{۴۵}

آیت الله طاهری خرم‌آبادی می‌گوید: «فدائیان اسلام در آن زمان (سال‌های ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۰) ابزار دست مرحوم کاشانی بودند و با فرمان ایشان عمل می‌کردند».^{۴۶} آیت الله فاضل لنکرانی می‌گوید: «فدائیان اسلام با اینکه افراد مؤمنی بودند و دارای هدفی مقدس، ولی تحت تأثیر بیت آیت الله کاشانی قرار گرفته بودند. به خاطر تحریکاتی که از ناحیه آیت الله کاشانی می‌شد، در برابر آیت الله بروجردی و حوزه خیلی بد عمل می‌کردند؛ به طوری که قضاوت عمومی این بود که اینان مخالف حوزه و آیت الله بروجردی هستند. طبعاً در ذهن آیت الله بروجردی، مطلب همین بود که این‌ها با حوزه و مرجعیت مخالفند».^{۴۷}

با وجود همه مخالفت‌هایی که از طرف آیت الله کاشانی و نواب با آیت الله بروجردی می‌شد، ولی ایشان همواره به آنها کمک می‌کرد. آیت‌الله محسنی ملایری نقل می‌کنند که این خاطره را خود آیت‌الله کاشانی برای ایشان نقل کرده است: «من دوازده هزار و پانصد تومان مقروض بودم. طرفداران دکتر مصدق اجراییه گرفتند و چون قدرت پرداخت نداشتیم، فردای آن روز می‌خواستند حکم تخلیه خانه را اجرا کنند. غروب بود که دیدم در زدند و حاج احمد، خادم آیت الله بروجردی آمده است و نامه‌ای تفقد‌آمیز از ایشان با دوازده هزار و پانصد تومان آورده است».

همچنین آیت الله بدلا در رابطه با کمک ایشان به فدائیان اسلام می‌گوید: مرحوم سید حسین امامی در مرحله اول که دستگیر و زندانی شد، از نظر دادگاه جرمش سنگین بود آیت الله بروجردی به شدت از ایشان حمایت کردند. با وسایل مختلف از جمله کمک بازاری‌های تهران، بعضی از ادارای‌های بانفوذ حتی دادن پول به افرادی که در آزادی ایشان می‌توانستند مؤثر باشند آقای امامی را به سفارش آزاد کردند. ولی چون پرونده غیر مختومه بود، در مرحله دوم، دستگیر شدند. باز آیت الله بروجردی کوشش بسیار کردند تا آزاد شوند. اما ناگهان پرونده را به میان آوردند و ایشان را اعدام کردند. در جریان مرحوم نواب، چون می‌بایست حکم دادگاه را شاه امضا کند و سپس اجرا شود، کسانی که با شاه رابطه داشتند و آن وقت، برای همین موضوع، به بیت آیت الله بروجردی احضار می‌شدند، قول دادند از شاه خواهند خواست که حکم اعدام را امضا نکند و نمی‌کند. ما در جریان محاکمات بودیم. در زمان آخرین محاکمه در بیت آقای بروجردی بودیم



که در آن جا، در جریان لحظه به لحظه جلسه قرار می‌گرفتیم تا پاسی از شب، جلسه محاکمه ادامه داشت. خبر دادند: به خاطر خستگی اکثریت اعضا، ادامه جلسات در روز بعد است. من آمدم منزل، صبح بین الطلوعین، باخبر شدیم که آقایان را اعدام کرده‌اند و آن جلسه محاکمه، پس از تنفس ادامه پیدا کرده و حکم نهایی قتل را داده است و همان شب موافقت شاه را هم به دست آورده‌اند! در صورتی که شاه، تهران نبوده است، اما به سرعت خود را به شاه می‌رسانند و امضا می‌گیرند.

آیت الله بروجردی پس از شنیدن خبر شهادت این آقایان بسیار متأثر شدند؛ به طوری که ملاقاتی را که ما روزانه با ایشان برای کارمان داشتیم، آن روز تعطیل کردند و فرمودند: «از ناراحتی حال هیچ کاری را ندارم».^{۴۸}

آیت الله بروجردی از لحاظ مادی نیز به فدائیان کمک می‌کردند. آیت الله بدلا نقل می‌کند: به غیر از آنکه برخی از طلاب فدائیان مانند سایر طلاب شهریه می‌گرفتند، برخی را هم ایشان به صورت خصوصی شهریه می‌دادند. مانند واحدی‌ها که از جانب آیت الله بروجردی، شهریه‌ای مقرر شده بود و خود من هم واسطه پرداخت بودم. این پول تا زمان حیات ایشان ادامه داشت. پس از شهادت واحدی‌ها نیز این پول داده می‌شد. برخی از کمک‌های ایشان نیز بیش از حد شهریه بود که گاهی اوقات خود من واسطه پرداخت بودم. به تهران می‌آمدم و چون محل مرحوم نواب، مخفی بود، به سختی ایشان را پیدا کرده و پول را تحویل می‌دادم.^{۴۹}

حضرت آیت الله بروجردی، مرجعیت عام تشیع را بر عهده داشتند و کوله‌باری از تجربه‌های مشروطه و زمان رضاخان را در پیش رو داشتند؛ در حالی که نواب صفوی و یارانش از تحصیلات چندانی برخوردار نبودند و اقداماتی را انجام می‌دادند که نشان از عدم تفقه و تعمق آن‌ها در مبانی دینی بود و از سوی دیگر به دلیل جوانی، شور زیادی داشتند و درک حقیقی از فضای اجتماعی و سیاسی موجود در جامعه نداشتند. از این رو بدیهی بود که بسیاری از اقدامات ایشان مورد پسند آیت الله بروجردی نباشد. برای مثال می‌توان به این مسئله اشاره کرد که فدائیان اسلام، نامه‌های فراوانی را برای کمک مالی به افراد مختلف فرستاده بودند. مثلاً برای فردی نوشته بودند که شما باید فلان مقدار پول بدهید و آلا سر و کارت با این است و شکل اسلحه‌ای را کشیده بودند. افراد ترسیدند و به آیت الله بروجردی شکایت کردند. آیت الله بروجردی فرمودند: «آخر دعوت به اسلام و مبارزه برای اسلام که بدین صورت نیست. با تهدید و غصب اموال مردم که نمی‌شود مبارزه کرد».

آیت الله طباطبایی، این مطلب را به نواب منتقل می‌کند و این گونه جواب می‌شنوند که: «ما به قصد قرض می‌گیریم، برای تشکیل حکومت علوی است و هدف ما، مقدس و مقدم بر این‌هاست».^{۵۰}

همین امر یکی از دلایلی بوده که به بروز اختلاف میان آیت الله بروجردی و نواب صفوی منجر شده است. حتی در این اختلافات نیز رفتار آیت الله بروجردی همراه با رأفت بود و علیرغم آنکه می‌دانستند نواب و یارانش اقداماتی را علیه ایشان انجام داده‌اند، باز هم به کمک مالی خویش ادامه دادند و حتی تلاش خود برای نجات او از اعدام را متوقف نساختند.

نتیجه

آیت الله بروجردی را می‌توان واپسین مرجع تقلید عام شیعه دانست و پس از او هیچ‌گاه هیچ مرجع تقلیدی نتوانسته در زمان خود، «یگانه» زعیم دینی شیعیان باشد. اقدامات وی بدون تردید عامل اصلی اقتدار حوزه قم بوده است. او با بینش و تدبیر منحصر به فردی توانست قم را به مرکز اصلی شیعیان جهان بدل کند و پس از وی نیز شاگردان وی نگذاشتند که چنین دستاورد بی‌نظیری از دست برود. او از تجربه استادانش آخوند خراسانی و میرزای نائینی آموخته بود که کار فرهنگی بر فعالیت سیاسی اولویت دارد و بدون فرهنگ‌سازی و آموزش اعتقادی مردم، تکرار شکست مشروطه اجتناب‌ناپذیر است. بنابراین، همواره می‌گفت دخالت وی در سیاست، ممکن است به دلیل ناآگاهی از جزئیات و مسائل پشت پرده آن، به زیان دین و مردم تمام شود.

کار فرهنگی برای این رهبر مقتدر و هوشمند شیعی آن قدر مهم بود که برای نخستین بار به صورت سازمان یافته، مبلغین و نمایندگان برجسته‌ای به کشورهای مهم غربی اعزام کرد. نخستین نشریات حوزوی - دینی در زمان وی و با تشویق و حمایت او در قم منتشر شد و نهادها و بناهای فرهنگی و دینی در زمان وی با شتاب و وسعت بیشتری ایجاد شد. روش و تاکتیک آیت الله بروجردی به صورت مسالمت‌آمیز، غیر سیاست‌زده و غیر مداخله جویانه بوده است. آیت الله بروجردی با ارائه الگوی رفتاری خود، روش و رویکردی علم‌گرایانه، خوددار و عاقبت‌اندیش را در میان دینداران، طلاب و علما اشاعه می‌داد. ایشان مرجعیت عام تشیع را بر عهده داشتند و کوله‌باری از تجربه‌های مشروطه و زمان رضاخان را در پیش‌رو داشتند.

با این وجود، منش محتاطانه و متأمّالانه ایشان در سیاست، بدین معنا نبود که دولت را در اجرای سیاست‌های ضد اسلامی آزاد بگذارد، موارد متعددی از اقدامات قاطع ایشان برای مقابله با سیاست‌های دولت‌های پهلوی اول و دوم ذکر شده است. در این نوشتار برخی از این موارد مانند مخالفت ایشان با تغییر خط، رژه زنان بی‌حجاب، تأسیس خانه زن، تغییر دین رسمی کشور، رواج آتش پرستی، رواج بهائیت، اعدام آیت الله کاشانی و ... ذکر شد تا دلیلی باشد بر کنش فعالانه سیاسی ایشان در حوزه‌هایی که به باور خودشان ابتدا و انتهای آن برای ایشان روشن بود، اما در مسائلی که ابتدا و انتهای روشنی نداشت مانند نهضت ملی شدن نفت، به صورتی محتاطانه موضع گرفته‌اند.



پینوشتها

۱. سید جواد طباطبایی علوی، *خانواده و نسب آیت الله بروجردی، مجله حوزه، شماره ۴۳ - ۴۴، ص ۳۵۶.*
۲. محمدحسین منظور الاجداد، *مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست، ص ۴۰۶.*
۳. *چشم و چراغ مرجعیت: مصاحبه‌های ویژه مجله حوزه با شاگردان آیت الله بروجردی، به کوشش مجتبی احمدی، عبدالرضا ایزدپناه، حسین شرفی، سید عباس صالحی و محمد حسن نجفی، ص ۳۵۱ - ۳۵۰.*
۴. سیدجواد طباطبایی علوی، شماره ۴۳ و ۴۴، ص ۳۹.
۵. محمدعلی بامداد، *شرح حال رجال ایران، ج ۲، ص ۲۸۲.*
۶. سیدجواد علوی طباطبائی، *پیشین، ص ۴۹.*
۷. *همان، ص ۳۳۶.*
8. Coskyn can Aktan, *Turkey: from Etatism to a More liberal Economy* . The Journal of social, Political, and Economical studies, summer 1999 Vol. 23, p 165.
9. Hesham sharabi, *Neopatriarchy*, New York, Oxford, 1988, p. 160 , 22.
۱۰. ریچارد رابینسون، *جمهوری اول*، ترجمه ایرج امینی، کتابفروشی تهران، ۱۳۴۷، ص ۳۴.
۱۱. *هفتاد سال خاطره از آیت الله سید حسین بدلا، پیشین، ص ۱۷۰.*
۱۲. *دوانی، مفاخر اسلام، ج ۱۲، ص ۳ - ۲۴۲.*
۱۳. محمدحسن رجبی (دوانی)، *زندگینامه سیاسی امام خمینی* (تهران: نشر مطهر) ص ۱۴۲.
۱۴. *زندگانی زعیم بزرگ عالم تشیع آیت الله بروجردی، پیشین، ص ۴۰۸.*
۱۵. *چشم و چراغ مرجعیت، پیشین، ص ۲۳.*



۱۶. *مجله حوزه، پیشین*، ص ۱۲۹ - ۱۲۸ مصاحبه با شیخ لطف‌الله صافی گلپایگانی.
۱۷. *چشم و چراغ مرجعیت، پیشین*، مصاحبه با آیت الله فاضل لنکرانی، ص ۱۴۸.
۱۸. *چشم و چراغ مرجعیت، پیشین*، مصاحبه با آیت الله شیخ علی صافی گلپایگانی، ص ۱۱۴.
۱۹. برای آشنایی با بهائیت می‌توانید به منابع زیر مراجعه نمایید: یوسف فضائی، *بایگ‌گری، بهائیک‌گری و کسروی‌گرایی* (تهران: فرضی، ۱۳۵۱) و نیز نورالدین مدرس چهاردهی، *بهائیت چگونه پدید آمد* (تهران: علم، سال ۱۳۷۵) و نیز بهرام افراسیابی، *بهائیت به روایت تاریخ* (تهران: امیرکبیر).
۲۰. بهرام افراسیابی، *پیشین*، ص ۳۸.
۲۱. احمد زاهدانی، *بهائیت در ایران* (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی) ص ۹۶.
۲۲. حسین فردوست، *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، جلد اول (تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۱) چاپ پنجم، ص ۲۰۳ - ۲۰۲.
۲۳. حسین فردوست، *پیشین*، ص ۳۷۴.
۲۴. *زندگانی زعیم بزرگ عالم تشیع آیت الله بروجردی، پیشین*، ص ۱۷۳.
۲۵. یرواند آبراهامیان، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاح (تهران: نشر نی، ۱۳۸۰) چاپ یازدهم، ص ۵۲۱ - ۵۲۰.
۲۶. *چشم و چراغ مرجعیت، پیشین*، مصاحبه با آیت الله سلطانی طباطبایی، ص ۵۷.
۲۷. همان، مصاحبه با آیت الله بدلا، ص ۱۰۷ - ۱۰۸.
۲۸. *چشم و چراغ مرجعیت، پیشین*، ص ۲۸.
۲۹. *چشم و چراغ مرجعیت، پیشین*، مصاحبه با آیت الله سلطانی طباطبایی، ص ۴۲.
۳۰. همان، ص ۴۴.
۳۱. علی رهنما، *پیشین*، ص ۹۹۵ - ۹۹۹.
۳۲. حسین منظور الاجداد، *پیشین*، ص ۴۷۹.
۳۳. *مجله حوزه*، ش ۴۴ - ۴۳، ص ۲۲۶.
۳۴. احمدعلی رجائی و مهین سروری، *اسناد سخن می‌گویند*، جلد اول (تهران: انتشارات

- قلم، ۱۳۸۳) ص ۳۳۹.
۳۵. مهدی حائری یزدی، *خاطرات مهدی حائری یزدی*، به کوشش حبیب لاجوردی (نشر کتاب نادر، ۱۳۸۱) ص ۴۷.
۳۶. آتشی، ۱۲ دی ۱۳۳۰ به نقل از علی رهنما، ص ۵۴۸.
۳۷. محمدحسین منظور الاجداد ، *مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست*، پیشین، ص ۴۷۰.
۳۸. داوود امینی، *جمعیت فدائیان اسلام* (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰) ص ۶۴.
۳۹. علی دوانی، *نهضت روحانیون ایران*، ج ۲، ص ۸ - ۱۹۵.
۴۰. *راهنمای حقایق*، ص ۱۶.
۴۱. حوزه، شماره ۴۳ - ۴۴، *مصاحبه با آیت الله سلطانی طباطبائی*، ص ۳۷.
۴۲. علی رهنما، *پیشین*، ص ۵۸.
۴۳. *چشم و چراغ مرجعیت*، پیشین، ص ۲۸۸.
۴۴. برای مشاهده یک نمونه از این رویکرد مراجعه کنید به: صادق خلخالی، *خاطرات آیتالله خلخالی* (تهران: نشر سایه، ۱۳۷۹) ص ۴۴.
۴۵. حسین بدلا، *هفتاد سال خاطره از آیت الله سید حسین بدلا*، پیشین، ص ۱۶۷.
۴۶. حسن طاهری خرم‌آبادی، *خاطرات آیت الله طاهری خرم‌آبادی*، جلد اول (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷) ص ۸۳ - ۸۴.
۴۷. *مجله حوزه*، شماره ۴ - ۴۳، *مصاحبه با آیت الله فاضل لنکرانی*، ص ۱۵۶.
۴۸. *چشم و چراغ مرجعیت*، پیشین، ص ۱۰۳ و ۱۰۴.
۴۹. *همان*، ص ۱۰۵.
۵۰. *همان*، ص ۴۳.